

۱۳۵۷/۲۱

مبانی حقوق عمومی در غرب

زرتین لاگلین

مترجم
محمد مقتدر



مجمع علمی و فرهنگی مجد

سرشناسه	لاکلین، مارتین
عنوان و نام پدیدآور	Loughlin, Martin
مشخصات نشر	مبانی حقوق عمومی در غرب/ مارتین لاکلین؛ مترجم محمد مقتدر. تهران: مجد، ۱۳۹۴.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۹۳-۵۵۸-۹
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: Foundations of public law.c, 2012.
موضوع	حقوق عمومی
شناسه افزوده	مقتدر، محمد، ۱۳۶۴ - مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۴ م۲ ج۱ / k۳۱۵۰
رده بندی دیویی	۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی	۴۱۰۵۷۸۴

هرگونه تکثیر کسب اقسسی از کتاب بدون اجازه پدیدآورنده، یا ناشر خلاف قانون، شرع و اخلاق است. موارد تخلف را به دفتر مرکزی «مجد» گزارش فرمایید.

مبانی حقوق عمومی در غرب

مارتین لاکلین

مترجم: محمد مقتدر

نشریات مجد

چاپ اول: ۱۳۹۵ تعداد: ۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ و منحصراً «مجد» است.

دفتر مرکزی:

تهران، میدان انقلاب، تقاطع خیابان وحید نظامی، فروردین پلاک ۱۰۸

تلفن و دورنگار: ۶۶۴۹۵۰۳۴ - ۶۶۴۰۹۴۲۲ - ۶۶۹۶۳۳۰۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۳-۵۵۸-۹

ISBN: 978-600-193-558-9

شعبه فروردین: خیابان ۱۲ فروردین، مقابل تعزیرات، پلاک ۲۸۳، طبقه دوم تا ۶۶۴۹۰۹۶

شعبه اردیبهشت: خیابان اردیبهشت (میری جاوید)، تقاطع شهدای زاندارمیری، پلاک ۵۷ تلفن: ۶۶۴۸۶۱۷۴

www.majdlaw.ir

E-mail: majdlaw92@gmail.com

سیستم اشتراک پذیری «مجد»:

ارسال پیامک حاوی نام و نام خانوادگی و شغل (در صورت تمایل) به شماره ۰۲۱۶۶۴۹۰۹۹۸ فصلنامه حقوقی مجد با ارائه مقالات اساتید مبرز حقوق کشور بطور منظم منتشر می‌شود.

فهرست مطالب

۱۱.....	سپاسگزاری
۱۳.....	مقدمه مترجم
۳۵.....	پیش‌گفتار: واکاوی حقوق عمومی
۴۹.....	بخش اول: ریشه‌ها
۵۱.....	فصل اول: قرون وسطی
۵۲.....	گفتار اول: مسائل الهی-سیاسی
۵۳.....	گفتار دوم: حکمرانی پادشاهان پاپ
۵۶.....	گفتار سوم: پاپ و امپراتور
۵۸.....	گفتار چهارم: پادشاه و پاپ
۶۱.....	گفتار پنجم: پادشاهی و امنیت
۶۵.....	گفتار ششم: مصالحه محوری
۷۰.....	گفتار هفتم: عرفی‌سازی حکومت
۷۹.....	گفتار هشتم: دستورگرایی قرون وسطی
۸۲.....	فصل دوم: تولد حقوق عمومی
۸۳.....	گفتار اول: تحول روش‌شناسانه
۸۸.....	گفتار دوم: رهیافت ژان بدن
۹۴.....	گفتار سوم: مطلق‌گرایی
۱۰۱.....	گفتار چهارم: اساسنامه حاکمیت
۱۰۵.....	گفتار پنجم: حقوق طبیعی مدرن، حق‌های شخصی، امنیت، و جامعه مدنی
۱۱۵.....	گفتار ششم: تناقضات دوران گذار
۱۲۳.....	بخش دوم: شکل‌گیری
۱۲۵.....	فصل سوم: معماری حقوق عمومی
۱۲۵.....	گفتار اول: نظم مطلوب
۱۲۸.....	گفتار دوم: ساختار اوایل دوران مدرن
۱۳۳.....	گفتار سوم: تعبیر ساختمان‌ی
۱۳۸.....	گفتار چهارم: ساختار قدرت
۱۴۲.....	گفتار پنجم: معماری اساسنامه ای

فصل چهارم: دانش حق سیاسی (قسمت اول).....	۱۴۴
گفتار اول: حق سیاسی.....	۱۴۴
گفتار دوم: دانش حق سیاسی در دیدگاه روسو.....	۱۴۸
گفتار سوم: حاکمیت و حکومت در کتاب قرارداد اجتماعی.....	۱۵۴
گفتار چهارم: مدرنیته و ایده آلیسم آلمانی: فلسفه کانت.....	۱۵۷
گفتار پنجم: دانش صوری حق سیاسی.....	۱۶۴
فصل پنجم: دانش حق سیاسی (قسمت دوم).....	۱۷۰
گفتار اول: فلسفه بدینی روسو.....	۱۷۰
گفتار دوم: قرارداد سیاسی در رویه تاریخی.....	۱۷۲
گفتار سوم: جامعه شناسی حق سیاسی از دیدگاه روسو.....	۱۷۶
گفتار چهارم: مبانی حق طبیعی در دیدگاه فیخته.....	۱۷۹
گفتار پنجم: مفهوم حق سیاسی در فلسفه حقوقی هگل.....	۱۸۶
گفتار ششم: دانش سیاسی و شناسایی.....	۱۹۳
فصل ششم: نظریه حقوق سیاسی.....	۱۹۷
گفتار اول: حقوق عمومی: مثابه نظریه حقوقی سیاسی.....	۱۹۹
گفتار دوم: قدرت.....	۲۰۶
گفتار سوم: آزادی.....	۲۱۴
گفتار چهارم: اصول دستوری حقوق عمومی.....	۲۲۱

بخش سوم: دولت

فصل هفتم: مفهوم دولت.....	۲۲۵
گفتار اول: حاکمیت، انگاره ای مفهومی.....	۲۲۷
گفتار دوم: Status, Estate, State.....	۲۲۸
گفتار سوم: مطالعات دولت.....	۲۳۱
گفتار چهارم: Community, Society, State.....	۲۳۴
گفتار پنجم: دولت، به عنوان کلیدفهم.....	۲۴۰
فصل هشتم: اساسنامه دولت.....	۲۴۹
گفتار اول: مفهوم اساسنامه.....	۲۵۴
گفتار دوم: قدرت هنجاری امر حقیقی.....	۲۵۴
گفتار سوم: قوه موسس.....	۲۶۲
گفتار چهارم: قلمرو عمومی.....	۲۶۷
گفتار پنجم: حق سیاسی به عنوان اساسنامه دولت.....	۲۷۴
فصل نهم: شکل گیری دولت.....	۲۷۷
فصل نهم: شکل گیری دولت.....	۲۸۵

۲۸۶	گفتار اول: روبه های اروپایی شکل گیری دولت
۲۹۰	گفتار دوم: شکل گیری پارلمان انگلیسی
۲۹۶	گفتار سوم: پارلمان و شکل گیری دولت مدرن
۳۰۳	گفتار چهارم: تلاش برای نیل به حکومت مسئول
۳۰۷	گفتار پنجم: شکل گیری دولت پارلمانی
۳۱۰	گفتار ششم: حکومت نماینده و مسئول
۳۱۵	گفتار هفتم: دولت، حقوق، و قانون اساسی

۳۲۱	بخش چهارم: اساسنامه
۳۲۳	فصل دهم: قرارداد اساسنامه ای
۳۲۴	گفتار اول: قوانین اساسی مدرن
۳۲۶	گفتار دوم: قانون اساسی به مثابه قرارداد
۳۳۰	گفتار سوم: انقلاب و قانون اساسی
۳۳۶	گفتار چهارم: قانون اساسی، مثال حقوق بنیادین
۳۴۶	گفتار پنجم: پاسداشت دستور اساسنامه ای
۳۵۴	گفتار ششم: حمایت از دستور اساسنامه ای
۳۵۸	گفتار هفتم: دستورگرایی بازتابی
۳۶۰	فصل یازدهم: Rechtsstaat, Rule of Law, l'etat de droit (حاکمیت قانون)
۳۶۰	گفتار اول: ماهیت مبهم حاکمیت قانون
۳۶۲	گفتار دوم: خاستگاه ها
۳۷۲	گفتار سوم: الگوی تعامل
۳۸۱	گفتار چهارم: حاکمیت قانون به مثابه آرمانی لیبرال
۳۸۷	گفتار پنجم: Rechtsstaat یا Staatsrecht ؟
۳۹۳	فصل دوازدهم: حق های مبتنی بر قانون اساسی
۳۹۳	گفتار اول: حق های طبیعی، حق های مدنی، حق های مبتنی بر قانون اساسی
۳۹۷	گفتار دوم: جامعه مدنی
۴۰۱	گفتار سوم: اعلامیه های حق ها
۴۰۸	گفتار چهارم: دادرسی اساسی
۴۱۸	گفتار پنجم: حق های ذهنی و حقوق عینی

۴۲۵	بخش پنجم: حکومت
۴۲۷	فصل سیزدهم: امتیازات ویژه حکومت
۴۲۸	گفتار اول: صلاحیت انحصاری

۴۳۴	گفتار دوم: جان لاک و امتیازات ویژه پادشاه
۴۳۹	گفتار سوم: نهاد اجرایی در جمهوری خواهی مدرن
۴۴۲	گفتار چهارم: رشد حکومت، نهاد اجرایی، و قوانین اساسی مدرن
۴۴۷	گفتار پنجم: امتیازات تغییر شکل یافته
۴۵۳	گفتار ششم: انکار امتیازات ویژه
۴۵۸	فصل چهاردهم: قدرت صرف <i>Potentia</i>
۴۵۹	گفتار اول: انقلاب انضباطی
۴۶۸	گفتار دوم: کامرالیسم
۴۷۳	گفتار سوم: صلاحیت پلیسی
۴۸۳	گفتار پنجم: رشد صلاحیت اداری
۴۸۵	فصل پانزدهم: نای نوین حقوق عمومی
۴۸۵	گفتار اول: پیدایش حقوق اداری
۴۹۴	گفتار سوم: حکومت اداری و تفکیک قوا
۴۹۷	گفتار چهارم: پیدایش افورات
۵۰۲	گفتار پنجم: تفکیک قوا
۵۰۶	گفتار ششم: دگردیسی حقوق عمومی
۵۱۱	گفتار هفتم: پیروزی امر اجتماعی؟

انسان بر چه بنیانی، اقتصاد جهانی را که خواهان حکم راندن بر آن است، استوار خواهد ساخت. اگر این به هوا و هوس هر یک از افراد وانهاده شود، چه آشوبی به پا خواهد شد! اگر بر عدالت بنا شود، او نمی‌داند که عدالت چیست. یقیناً اگر آگاهی داشت، بدیهی-ترین قواعد تمام بشر مبنی بر این را که انسان باید عرف‌های کشور خودش را مبنای عمل قرار دهد، کنار نگذاشته بود. شکوه و درخشش انصاف و برابری حقیقی می‌توانست تمام ملل را تحت سلطه خود درآورد. تمامی کشورهای دنیا در هر عصری می‌بایست آن را محقق سازند، امری که بدون آن [در حال حاضر] هیچ چیزی، عادلانه یا ناعادلانه، نمی-بینیم که با تدریج شرایط، دستخوش تغییر و تحول نشود.^۱

این دریافت که یک فرد اساس عدالت را در اقتدار نهاد قانونگذار، دیگری در تدبیر و ملاحظات پادشاه، و دیگری عرف فعلی خواهند دید، از دل چنین آشوبی نشأت می‌گیرد. آخرین این سه، هیچ‌کدام از آنها نیست. با مینا قرار دادن صرف منطقی و خرد، هیچ چیزی را نمی‌توان ذاتاً عادلانه دانست؛ هر چیزی با گذر زمان تغییر می‌کند. تمام انصاف و عدالت، عرف است، تنها با این دلیل که مورد پذیرش قرار گرفته است. یعنی مبنای غیرمشهود و مرموز مشروعیت آن. هر کسی تلاش کند تا رد پای این مشروعیت را در گذشته و تا ریشه‌هایش دنبال کند، آن را پیدا نمی‌کند... هنر مورد انتقاد قرار دادن و ازگونی دولت‌ها، در کاوش دقیق عرف جاری شده و آشفته به منظور نشان دادن فقدان مشروعیت و عدالت در آنها نهفته است. آنان می‌گویند که باید به عقب و قوانین بنیادین و اولیه دولتی بازگردند که عرف ناعادلانه [آن] را برپا کرده است. این راهی مطمئن برای از دست دادن همه چیز است. هیچ چیزی مبنای چنان معیارهایی عادلانه نخواهد بود... این است علت این که چرا خردمندترین قانونگذاران می‌گفتند که خیر نوع بشر اقتضا می‌کند که آنان فریفته شوند... او [بشر] نباید حقیقت را درباره غصب قدرت بدانند. [پدیده مذکور] باری بدون دلیل مطرح شده و از آن زمان معقول و منطقی جلوه نموده است. انسان باید طوری پرورش یابد که آن را اصیل، موثق، و ازلی ببیند. اگر بنا است که به یک پایان زودهنگام نرسد، باید ریشه‌های آن پنهان گردد.

بلیز پاسکال^۲

1. Three degree of latitude overthrow jurisprudence. A meridian determines the truth. Law has its periods...

2. Blaise Pascal, *Pensees* [1670]

مقدمه مترجم

«مبانی حقوق عمومی در غرب» عنوان کتابی است که در سال ۲۰۱۰ توسط «مارتین لاگلین»، استاد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن به رشته تحریر درآمد. هدف نویسنده از تالیف این کتاب، ارائه نظریه‌ای خاص در پاسخ به گرایش عمومی حقوقدانان عصر حاضر به تلقی حقوق عمومی به عنوان نظامی از حقوق که در عصر جدید و با پیدایش تغییرات اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی در حال از دست دادن اصول و عملکردهای خاص خود است، و ارائه تریفی دقیق از حقوق عمومی و ریشه‌یابی علل سوءبرداشت‌ها بود. نخستین تلاش در راستای نیل به این هدف، در سال ۲۰۰۲ و با تالیف کتاب «نظریه حقوق عمومی» توسط نویسنده انجام گردید.^۱ لذا به منظور داشتن درکی جامع نسبت به منظومه فکری نویسنده و ابضاح مبانی نظریه وی، ارائه معرفی مختصری از کتاب موصوف و تشریح نقاط ضعف و قوت آن ضروری است.

در کتاب نظریه حقوق عمومی، سائلی همچون حاکمیت، حق‌ها، مفهوم نمایندگی، و قدرت مشروع و مبتنی بر قانون اساسی به گونه‌ای که در راستای اسلوب و الگوی استدلالی به کار رفته در اثر تالیفی پیشین وی که ترکیبی نیرومند از کاوش تاریخی و نظریه سیاسی باشد، مورد بحث قرار می‌گیرد. اولین در این کتاب بر این باور است که عناصر تئوری اساسنامه‌ای تنها زمانی می‌توانند به خوبی فهمیده شوند که در ظرف تاریخی خاص خود مورد مذاقه قرار گیرند. هدف از این‌ساح ماهیت حقوق عمومی و معرفی آن به عنوان بخشی مستقل از نظام‌های حقوقی است. لاگلین با عاری نمودن قامت حقوق عمومی از ایدئولوژی سیاسی - به رغم اذعان به ارتباط نزدیک آن با رویه‌های سیاسی - در تلاش برای ارائه نظریه‌ای محض و مستقل از حقوق عمومی، به عنوان پدیده‌ای است که تا کنون از دیده‌ها پنهان مانده است. به طور خلاصه، لاگلین بر این عقیده است که حقوق عمومی متشکل از آن پیش‌فرض‌هایی از رفتار است که موجد و سامان‌دهنده عملکرد حکومت می‌باشد. این مفروضات از طریق هم‌آوری‌های سیاسی ایجاد شده و به شکل آشکاری در منشاء و غایت خود، محتاطانه و آمیخته با حزم هستند. به این معنا که در هدف و غایت، به این علت که در تعقیب حفظ و تقویت ثبات و اقتدار دولت می‌باشند و در منشاء، به واسطه ظهور و پیدایش از طریق انعکاس از تاریخ و تجارب

۱. (The Idea of Public Law) این کتاب توسط استاد دکتر محمد راسخ با عنوان «مبانی حقوق عمومی» ترجمه و از انتشارات نی به چاپ رسیده است. لذا جهت تمیز این دو کتاب از هم، عنوان «مبانی حقوق عمومی در غرب» برای کتاب پیش رو برگزیده شده است.

گذشته، با حزم و احتیاط توأم هستند. بدین سان حقوق عمومی با قدرت موسس مردم، توانایی سیاسی خام، ابتدایی، و محض آنان بر تغییر و استقرار چارچوب‌های حکومتی، و قدرت و صلاحیت نهادهای دولتی گره خورده است. سیاست نیز حوزه‌ای است که در صدد حفظ و تقویت این علقه و ارتباط است. در باور لاگلین، این ارتباط حاکی از اثرپذیری متقابل حقوق و حاکمیت سیاسی، با امر حقوقی مقدم بر امر سیاسی است. این استدلال، لاگلین را به اتخاذ دو نتیجه سوق می‌دهد: نخست این که ارتباط خاص حقوق عمومی با امر سیاسی مبین این است که این نظام حقوقی، یک عرصه مستقل در نظم حقوقی، و عرصه‌ای است که اساساً جدا از حقوق خصوصی می‌باشد. دوم این که یک قلمرو مستقل سیاسی وجود دارد که جدا از قلمرو اخلاقی است. در نتیجه امکان ارائه یک نظریه مستقل از حقوق عمومی وجود دارد که نه مبتنی بر داعیه‌های اخلاقی و نه موضوع و تابع ارزیابی‌های اخلاقی است. نظریه لاگلین پیرامون حقوق عمومی از دو جهت نظریه‌ای محض محسوب می‌شود: نخست در جذابی آن از حقوق خصوصی و سپس استقلال آن از عالم اخلاقیات.

استدلال لاگلین برای قهرم خرد از دو تفکیک و یک حلقه ارتباط استفاده می‌کند. نخست، باید یک مرز کاملاً طریح روشن میان امر سیاسی و امر اخلاقی، و سپس چنین مرزی میان حقوق خصوصی و حقوق عمومی ترسیم شود. سپس این دو تفکیک باید در یکجا جمع گردند: امر سیاسی باید با حوزه عمومی، و امر اخلاقی با حوزه خصوصی جمع گردند. تاکید لاگلین تنها اجتماع اول است اما اجتماع دوم نیز به کلی روی بر نمی‌گرداند. اگر حقوق خصوصی نیز ماحصل امر سیاسی بر است، استقلال قلمرو عمومی می‌توانست مورد انکار قرار گیرد. ارتباط آن با امر سیاسی، دیگر نمی‌تواند آن را منحصر به فرد و بی‌مانند ساخته و بنیان استقلال آن می‌تواند مرتعش گردد. لذا به ناچار حقوق خصوصی باید مبتنی بر امر اخلاقی باشد، در غیر این صورت مشکلاتی که به چه ارزش‌های دیگری می‌تواند از دل آن برآید مشکل است. اما استدلال لاگلین با ناکامی وی از بررسی و تبیین بخش دیگر این معادله به بن‌بست می‌رسد: او تحلیل جامعی از امر اخلاقی در کنار امر سیاسی، و حقوق خصوصی در مقابل حقوق عمومی ارائه نمی‌کند. نیز چالش دیگری می‌تواند در چارچوب دو حوزه‌ای که در ابتدا بر لزوم تفکیک آن‌ها از نقیضشان و ارتباط بعدی آن‌ها تاکید می‌نماید مطرح گردد. نخست، تفکیک میان امر سیاسی و اخلاقی می‌تواند ناپایدار باشد و سپس تفکیک وی میان حقوق خصوصی و عمومی می‌تواند عقیم بماند. در انتها حتی اگر لاگلین بتواند از این دو حوزه دفاع کند، ممکن است در اثبات

ارتباط بعدی آن‌ها کامیاب نباشد؛ حقوق عمومی و حقوق خصوصی می‌توانند ترکیبی از ملاحظات و ارزش‌های سیاسی و اخلاقی باشند.

تفکیک امر سیاسی و اخلاقی

لاگلین در کتاب خود از نظرات مجموعه‌ای از نویسندگان برجسته‌ای که بر تفکیک امر سیاسی از اخلاقی صحنه می‌گذارند نام می‌برد اما در میان این افراد «کارل اشمیت» و عقاید وی به شکل خاصی می‌درخشند. به نظر می‌رسد که نظریه اشمیت تأثیر عمیقی بر تفکر لاگلین داشته است. لاگلین می‌نویسد - و خود نیز بر آن صحنه می‌گذارد - که اشمیت در تلاش برای مستقل‌سازی مفهوم امر سیاسی است. اشمیت مدعی است دقیقاً همان‌طور که در عال، اخلاقیات، تفکیک نهایی میان خیر و شر، در زیبایی‌شناسی میان زشت و زیبا، و در اقتصاد میان «دآور و بی‌ثمر است، عالم سیاست نیز مبتنی بر تفکیک میان دوست و دشمن است. در نتیجه به عقیده لاگلین در حالی که ارزش‌های اخلاقی کاملاً بی‌ارتباط با حوزه سیاست نیستند اما در این حوزه نامعتبر بوده‌بو به کار نمی‌آیند. وی و در ظاهر اشمیت بر این باور هستند که عرصه امر سیاسی به حوزه‌های متعددی تقسیم می‌شود. امر سیاسی حاکی از ترسیم مرز بین دوستان و دشمن است. نخستین حوزه امر سیاسی مربوط به دولت، ایجاد، و امنیت آن است. در اینجا نیاز است تا مردم متحد و یکپارچه‌ای که به وجود آورنده دولت هستند، از دشمن و غیر از خودشان تفکیک شوند. عموماً پتانسیل امر سیاسی، در عرصه سیاست خارجی، ارائه شده است. دومین حوزه از امر سیاسی با سیاست داخلی ارتباط می‌یابد. در درون یک دولت، نزاع‌ها و اختلافاتی می‌توانند به وجود آیند اما این‌ها عموماً در سطحی پایین‌تر، برخورد میان دوست و دشمن قرار دارند، در غیر این صورت دولت گرفتار جنگ داخلی خواهد شد. منازعات صلح‌آمیز تنها در فضایی به لحاظ سیاسی سازگار که امکان ابراز حالت را برای مردم، در عین حفظ تمامیت و اتحاد آن‌ها فراهم می‌کند، می‌تواند وجود داشته باشد. در عرصه سیاست داخلی نخستین هدف ما اطمینان یافتن از عدم رسیدن این نزاع‌ها به سطح دوست - دشمن است. ما باید از این بابت که وحدت و استحکام دولت حفظ خواهد شد مطمئن گردیم. در انتها لاگلین حوزه سوم امر سیاسی را معرفی می‌کند: حقوق اساسی. حقوق اساسی به گونه‌ای بسیار موسع دریافت شده است. این مفهوم، جامع تمام قواعد کلی و بدیهی، مقررات، و اصولی است که از دل سیاست‌های داخلی که مدیریت‌کننده برخورد و نزاع بوده و مانع از تشدید و رسیدن این نزاع‌ها به سطح دوست - دشمن می‌شوند، برمی‌آیند.

هیچ مرز آشکاری میان این سه حوزه امر سیاسی وجود ندارد و همه تبلورهای یک پدیده - به رغم ظاهرهای متفاوت - هستند. امر سیاسی با تمایز میان دوست و دشمن گره خورده و سیاست مجموعه‌ای از دلایل و استدلال‌هایی است که مخلوق این تمایز هستند. آخرین تجلی امر سیاسی جنگ و ستیز است. جنگ، دولت را تباه کرده و وحدت مردم را از بین خواهد برد. لاگلین به پیروی از اشمیت عنوان می‌نماید که سیاست یک قلمرو هنجاری متمایز و متفاوت بوده و با این مسئله که چگونه باید زندگی کنیم ارتباط داشته و استانداردهایی را ارائه می‌کند که امکان انتقاد از تصمیماتی که در تضاد با آن‌ها قرار دارند را فراهم می‌نماید. اما این کارکرد راهبری کننده و مهم امر سیاسی، باید از امر اخلاقی، سائل مربوط به خیر و شر، و درست و غلط تفکیک شود. لاگلین در این موضع یادآور هشدار هگل می‌شود: این باور که در موارد تزام سیاست و اخلاق، دواعی اخلاقی با برتری داده شوند، حاصل نظریه‌های سطحی پیرامون اخلاق، ماهیت دولت و ارتباط دولت با رویکرد اخلاقی است.

تفکیک امر سیاسی از اخلاقی، اساس و سنگ بنای کتاب نظریه حقوق عمومی است و استقلال حقوق عمومی داشته - آن است. لاگلین کار دشواری را در پیش گرفت. صعوبت انجام چنین تفکیک شخصیت سال پیشتر برای کارل اشمیت به اثبات رسید. نیز بخشی از نقد مشهور «لئو اشتراوس» بر این ادعای اشمیت است که همانطور که اشتراوس عنوان نمود، اشمیت به منظور پنهان نمودن سیاست در ورای پوششی از بی-طرفی، لیبرالیسم را هدف حمله خود قرار داد اما از آنجا که ماهه این که تحلیل وی در خصوص امر سیاسی دقیقاً طعمه انتقاد مشابهی می‌گردد ناکام ماند. عقیده اشمیت درباره امر سیاسی یا بیان این که امر سیاسی دارای یک بُعد هنجاری است - که برای وجود دولت ضروری بوده، پاسخگوی طبیعت بشر، و لازمه معنادار شدن حیات سیاسی است - در انتها به چیزی جز تایید و صحنه گذاشتن بر امر اخلاقی ختم نمی‌شود. تحلیل اشمیت درباره امر سیاسی دقیقاً در همان محدوده‌ای که اثرات دیگران در حوزه فلسفه اخلاق - خود اختصاص می‌دهد، قرار می‌گیرد. هر دو به دنبال هدایت و جهت‌دهی به رفتار و صورت دادن به فرآیندهای دولت هستند. اگر لاگلین بخواهد که ما را نسبت به وجود تفکیک بنیادینی میان امر سیاسی و اخلاقی متقاعد نماید، باید موفق به رسیدن به موضعی باشد که اشمیت در رسیدن به آن ناکام ماند. حداقل سه دسته تفکیک میان امر سیاسی و اخلاقی در کتاب نظریه حقوق عمومی وجود دارد.

نخست، لاگلین در برخی مواضع میان ماهیت امر اخلاقی و ماهیت امر سیاسی قائل به تمایز می‌شود. مقایسه‌ای میان امر اخلاقی (معرفی شده به عنوان موضوعی عینی و

غیرمتنازع) و امر سیاسی (معرفی شده به عنوان موضوعی غیرعینی و مورد نزاع) در این کتاب انجام شده است. سپس لاگلین قرائت‌های اخلاقی از قانون اساسی را به واسطه ناکامی از شناسایی «شکندگی» سیاست‌هایی که قانون اساسی متکی بر آن‌ها است را مورد انتقاد قرار می‌دهد.^۱ بدین ترتیب، سیاست مخلوق شکندگی، نیاز به مدیریت نزاع و خصومت‌ها به علت عدم وجود اصل اخلاقی معتبری که قادر به حل و فصل این نزاع‌ها باشد، است. سپس لاگلین عنوان می‌نماید که سیاست «به منظور حل اختلاف‌های بنیادینی که هیچگونه پاسخ و راه حل عینی برای آن‌ها وجود ندارد به منصفه ظهور رسیده است». در مواضع دیگری از این کتاب، سیاست به عنوان پدیده‌ای که «به واسطه وجود آرمان‌های متفاوت ما در خصوص زندگی خوب و اجتناب‌ناپذیری لزوم انتخاب از میان تکت خیرهای موجود به وجود آمده است» معرفی می‌گردد. اما این تفکیک میان امر سیاسی و اخلاقی همچنان می‌تواند به شعبه‌های کوچکتری نیز تقسیم گردد: این تفکیک می‌تواند به عنوان داعیه‌ای پیرامون ماهیت حقیقت یا ادعایی در خصوص آگاهی از حقیقت معرفی گردد.

اگر این تفکیک به سان گزاره‌ای پیرامون ماهیت حقیقت مطرح گردد، می‌تواند به عنوان داعیه‌ای مبنی بر ذهنی بودن امر سیاسی، به رغم عینی بودن امر اخلاقی تفسیر گردد. شاید حقایق اخلاقی برای تمام زمانی‌ها ثابت بوده و به رغم تفاوت باورهای افراد، همینگونه نیز باقی بمانند در حالی که حقایق سیاسی، تنها برای کسانی که به آن‌ها باور دارند و تنها تا زمانی که برقرار هستند، ثابت و بدیهه است. انتقادی اخلاقی درباره رفتار دیگری می‌تواند موجب یک ارزیابی درباره آن شخص در تابل یک معیار بیرونی باشد و در صورتی که آن معیار بیرونی به درستی اعمال شده باشد، این انتقاد می‌تواند منصفانه باشد. اما در مقابل، یک انتقاد سیاسی درباره رفتار دیگری می‌تواند تجلی یک باور، یا امید به این که دیگری بتواند با آن باور همراه گردد، باشد. این قرائت لاگلین می‌تواند به نیاز به درگیر شدن در حوزه دشوار فرااخلاقیات درک شود. برای لاگلین، به طور همزمان عینیت-گرا و ذهنیت‌گرا بودن می‌تواند بسیار بی‌معنا باشد. اگر وی می‌پذیرد که برخی اصول اخلاقی وجود دارند که به صورت عینی صحیح هستند، ناگزیر از پذیرش این امر است که حقیقت یک کیفیت عینی در عرصه هنجاری است. خاطرنشان نمودن این مسئله که باور به عینیت گزاره‌های هنجاری، به معنای باور به این که برای هر تصمیمی یک پاسخ صحیح وجود دارد، نیست. «ژوزف رز» نیز همچون لاگلین بر این باور است که ما گاهی با گزینه‌های رقیب و غیرقابل ستجش روبرو هستیم. تمام چیزی که در مواجهه با چنین

انتخاب‌هایی می‌توان گفت این است که هر دوی آن‌ها ارزشمند، و دارای ارزش پذیرش و اختیار کردن هستند. این بیان می‌تواند با عبارات عینی گفته شود: درست است که هر دو ارزشمند هستند و این حقیقت دارد که گزینه‌ها متناقض و غیرقابل سنجش می‌باشند. حال اگر لاگالین در جایی که تنها یک پاسخ صحیح برای سوال در خصوص این که چه باید کرد وجود دارد، در جایگاه یک عینیت‌گرا ایستاده است، همچنین باید جایی که هیچ پاسخ صحیح واحدی وجود ندارد نیز عینیت‌گرا باشد.

مطالعه تناوبی این اوراق می‌تواند سبب ایجاد این باور گردد که اخلاقیات یک امر معین، سیاست در عین حال، یک امر متنازع و نامعین است. اما حتی اگر گزاره‌ها در هر دو قلمرو داشتن یک ویژگی فرااخلاقی، مشترک باشند، حقیقت درباره موضوعات سیاسی، بسیار دشوارتر و دست‌نیافتنی‌تر از موضوعات اخلاقی است. این صعوبت در تشخیص حقیقت گزاره‌ها، در اختلاف میان مردم بر سر موضوع است. این یک تفکیک بسیار معقول بر نسبت تفکیک مورد بحث است اما با تعمق بیشتر آشکار می‌شود که هم بسیار بدبینانه و هم بسیار خوش بینانه است. این گزاره‌ها در این ویژگی که بیانگر این مسئله هستند که تمام مسائل سیاسی، موضوع و محل یک مجادله و مباحثه بسیار بااهمیت قرار خواهند گرفت، بسیار بدبینانه هستند. در حالی که یقیناً برخی مسائل آشکارا سیاسی محل مخالفت قاطع - به عنوان مثال پیوستن به اساسنامه اتحادیه اروپایی - هستند، دیگر مسائل سیاسی حاکی از همین مشکلاتی نیستند. به عنوان مثال اجماع گسترده‌ای در خصوص این که دولت باید خدشات اثناء حریق، اداره ارتش و نیروی پلیس را ارائه نماید وجود دارد. از سوی دیگر، برخی موضوعات آشکارا اخلاقی عمیقاً بحث-برانگیز هستند. مثلاً سقط جنین و آنانازی موجد واکنش‌های عاطفی بسیاری هستند. ما می‌توانیم مخالفت و اختلاف‌نظر را همان‌طور که حول مسائل سیاسی می‌بینیم، در مسائل اخلاقی نیز شاهد باشیم. در هر دو حوزه، تشخیص حقیقت امری دشوار است و همان‌طور که اثر ژوزف رز در خصوص غیرقابل تشخیص و سنجش بودن نشان داد، حتی اگر نائل به تشخیص حقیقت گردیم، این حقیقت می‌تواند ناپسندیده باشد. ممکن است لاگالین بتواند با طرح این ادعا که متنازع و قابل اعتراض بودن، خصیصه تفکیک میان امر سیاسی و اخلاقی نیست، به این انتقاد پاسخ دهد اما اساس آن، یعنی زمانی که موضوعی تنازع‌پذیر باشد باید به عنوان امر سیاسی، و زمانی که با اجماع همراه باشد باید به عنوان امری اخلاقی تلقی گردد قابل دفاع نیست. ایراد چنین پاسخی می‌تواند این باشد که مرز میان دو حوزه می‌تواند بی‌نهایت قابل انعطاف باشد؛ موضوعات در گذر زمان می‌توانند از حوزه سیاسی به قلمرو اخلاقی وارد شده و اجماع از بین برود. علاوه بر این، همان‌طور که برخی

مخالفت‌ها پیرامون هر موضوعی وجود دارند، تفکیک می‌تواند موضوع درجه‌بندی قرار گرفته و دیگر آشکار و صریح نباشد. مرز میان امر سیاسی و امر اخلاقی می‌تواند مرزی منعطف بوده و استقلال امر سیاسی کمرنگ گردد.

دومین تحلیل در خصوص تفکیک میان امر سیاسی و اخلاقی می‌تواند این تمایز را مبتنی بر روش کشف الزامات و ضرورت‌ها در درون هر یک از این دو حوزه نشان دهد. لاگین مکرراً ادعا می‌کند که روش در سیاست مبتنی بر حزم، و این روش ویژگی متمایز و خاص عملکرد سیاسی است. این ادعا به نظر با اخلاقیات مورد قیاس قرار می‌گیرد، یعنی استنباط الزامات اخلاقی به صورت شهودی و درک مستقیم انجام می‌شود. روش مبتنی بر حزم، برای درک امر سیاسی بسیار حیاتی است. لاگین می‌نویسد که حزم «توانایی ارزیابی موقعیت و اتخاذ مناسب‌ترین طرز عمل در ارتباط و تطابق با آن» است و می‌تواند «از قواعد حاکم بر رفتار یا تعقیب مفروضات اخلاقیات قراردادی متمایز گردد». حزم یک فضیلت و نوعی از بصیرت عملی است که یک شخص یا یک نظام می‌تواند آن را دارا بوده و ناشی از تلاش بر اساس حزم می‌تواند انتقاد را به همراه داشته باشد. ما می‌توانیم حزم در تصمیم را با استجاس مساعدتی که این تصمیم به ثبات دولت و مدیریت نزاع در درون نظام حکمرانی می‌ماید، مورد ستجش و ارزیابی قرار دهیم. لذا حزم صرفاً یک روش نیست بلکه روشی است که با تناسب و درخوری آن در تعقیب یک هدف خاص تعریف می‌شود و آن هدف، حفظ و بقای دولت است.

این بخش از اظهارات لاگین با دو مشکل مواجه می‌شود. حتی اگر در روشی که الزامات و بایسته‌های امر سیاسی و اخلاقی از آن طریق در ردشاسایی قرار می‌گیرند، تفاوت وجود داشته باشد، این تفاوت ناشی از این یا بدین معنا نیست که یک تفاوت بنیادین در ماهیت و وزن این الزامات وجود دارد. در کنار این، به نظر می‌رسد که حداقل یک ملاحظه اخلاقی آشکار وارد روش مبتنی بر حزم شده است. لاگین بر این اصرار است که ثبات دولت و بقای قدرت آن یک هدف دارای ارزش حفظ کردن است و این بخش از روش مبتنی بر حزم نمی‌تواند با استدلال حزمانه آشکار شده باشد؛ این معیاری است که حزم با آن تعریف می‌شود. اهمیت ثبات دولت یک امر بدیهی است که یا باید فرض شده و یا مستقیماً درک شود و نمی‌تواند به سان استنباطی که از طریق به کارگیری مهارت فنی به دست آمده تلقی گردد. اینجا موضوعی است که بار دیگر تفاوت میان امر سیاسی و اخلاقی، با تعریف بصیرت مبتنی بر حزم از طریق توانایی آن بر نیل به اهداف ارزشمند اخلاقی، از بین می‌رود.